

# آشفتگی معنایی تروریسم در گفتمان علمی و سیاسی

رضا سلیمانی\*

## چکیده

تنها چند ساعت پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بسیاری از روزنامه‌نگاران و اصحاب دانشگاه در آمریکا نوشتند که دوره پست‌مدرنیسم به سر آمده، مرز میان خیر و شر مشخص شده و سبب‌گرایی بالاجبار منسوخ شده است.\*\*

## کلید واژه‌ها

تعریف تروریسم/آنتی تروریسم، برساخته گفتمانی، رابطه قدرت-دانش، هژمونی/آنتی هژمونی، گفتمان علمی و سیاسی.

\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

\*\* Daniel White and Gert Hellerich "Neitz and the Communicative Ecology of Terror: Part I," *The European Legacy*, Vol. 8, No. 6 (2003), p. 718

برخلاف آنچه در خصوص پایان حیات پست‌مدرنیسم و بازگشت عینی‌گرایی معنایی تحت تأثیر واقعه یازدهم سپتامبر گفته می‌شود، به نظر می‌رسد مهم‌ترین مفهوم روابط بین‌المللی پس از پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی و واقعه مزبور، تروریسم است که خود گرفتار آشفتگی معنایی گسترده‌ای شده است. در حقیقت تروریسم یکی از واژه‌های مبهم در عرصه بین‌المللی است که به علت پیچیدگی مفهوم و مصادیق آن با نوعی «بحران معنا» در تعریف و تحدید قلمرو روبه‌روست. بغرنجی ارائه تعریفی فراگیر<sup>i</sup> و مورد توافق از مفهوم آن، پای برداشتها و برخوردهای سیاسی را به این حوزه باز کرده است.

به‌جا آوریم. به نظر او به‌جا آوردن این آیین با توجه به آشفتگی معنایی و آمیختگی گفتمان علمی، سیاسی، تروریسم و ضد تروریسم کار دشواری است.<sup>۱</sup>

در حقیقت در شرایط بحران معنا در معرفی تروریسم چند پرسش اساسی مطرح می‌شود: چه چیزی تروریسم را از سایر اشکال منازعه خشونت‌آمیز متمایز می‌سازد؟ چرا خشونت یک گروه یا دولتی تروریستی و خشونت گروه یا دولتی دیگر پادتروریستی معرفی می‌شود؟ چگونه است که برخی گروه‌ها و افراد در یک زمان به عنوان «مبارزان آزادی»<sup>iv</sup> معرفی می‌شوند و همان گروه‌ها با حفظ ایدئولوژی افراطی خود در زمان دیگر و در شرایط سیاسی متفاوت به «تروریست» متهم می‌شوند؟

به عبارت دیگر تعاریفی که از تروریسم و ابعاد آن ارائه شده، بیش از آنکه منطبق بر عینیت‌گرایی و پذیرش ثنویت ارزش/واقعیت باشد، برگرفته از برساخته‌های گفتمانی<sup>ii</sup> و تبلیغی است. به تعبیر جیمز دردریان، به منظور ورود به گفتمانهای موجود در خصوص تروریسم ابتدا باید نوعی آیین «پاکسازی»<sup>iii</sup>

به این ترتیب علی‌رغم اینکه تروریسم به یکی از مشکلات سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد تبدیل شده، هیچ‌گونه توافقی بر سر چیستی و حقیقت این مشکل به وجود نیامده است. با اینکه کتب متعددی در این زمینه نوشته شده، تلاشها برای فرآوری از پروپلماتیزه شدن معانی و مفاهیم موجود در شناسایی تروریسم به سرانجام نرسیده است. بنابراین هدف اصلی این مقاله این نیست که

<sup>i</sup> - Comprehensive Definition

<sup>ii</sup> - Discursive Constructed

<sup>iii</sup> - Purification

<sup>iv</sup> - Freedom Fighter

بینانظری تلاش می‌کند تا گفتمان آلودگی مفهوم تروریسم را که از اواخر دهه ۱۹۷۰ به دغدغه جدی روابط بین‌المللی تبدیل شده است، نشان دهد. البته این به آن معنا نیست که چالشهایی که پسامدرنیته در مقابل «تعاریف جوهرگرا»<sup>iv</sup> قرار داده است، متون موجود در خصوص تروریسم را «جا به جا»<sup>v</sup> و مضمحل می‌کند، بلکه رهیافتهای پسامدرن ضمن پذیرش واقعیتی به نام «تروریسم» و هویتی به نام «تروریستها» به مخالفت با هرگونه «عینیت‌گرایی»<sup>vi</sup> در شناسایی و شناساندن آنها برمی‌خیزد.

اگر بخواهیم شرایط امکان پیدایش تعاریف علمی از تروریسم را به دست آوریم، دیرینه‌شناسی میشل فوکو به کمک ما می‌آید. مسئله اساسی در این خصوص درک و فهم شرایط پیدایش تروریسم / تروریستها به عنوان موضوع دانش است. مفهوم «صورت‌بندی دانایی» یا «اپیستمه» از مفاهیم اساسی مورد بحث فوکوست<sup>۲</sup> که با برداشت آزادانه از آن می‌توان صورت‌بندی تعاریف موجود در خصوص تروریسم را مورد بررسی قرار داد. از این منظر اپیستمه

یک تعریف به جمع تعاریف ارائه‌شده در خصوص تروریسم اضافه کند، بلکه در صدد است تا ایده‌ها و مشکلات اصلی موجود در روند مفهوم‌سازی<sup>i</sup> تروریسم را در دو گفتمان رسمی - سیاسی و علمی - آکادمیک مورد بحث و بررسی قرار دهد.

### الف) دیرینه‌شناسی و مسئله تعریف تروریسم در گفتمان علمی

عمده ادبیات تولیدشده در گفتمان پسامدرن به دنبال ساختارشکنی<sup>ii</sup> از فراروایت‌های موجود در تعاریف مدرنیستی از مفهوم تروریسم است. در رهیافت پسامدرنیستی گرایشات ارتدوکسی (راست‌کیشی) و جوهرگرایانه در خصوص مفهوم تروریسم زیر سؤال می‌رود و ثنویت معنایی به عنوان اقتضای فلسفه مدرن غرب میان خوب / بد، خیر / شر، حق / باطل و تروریست / ضدتروریست نادیده انگاشته می‌شود. در حقیقت در رهیافتهای فرامدرن خصیصه و شناسه «بازنمایی»<sup>iii</sup> درباره حدود و ثغور معنایی تروریسم و آنتی‌تروریسم مورد چالش اساسی قرار می‌گیرد تا زمینه برای ظهور یک فضای بینانظری ایجاد شود. این فضای

<sup>iv</sup>- Essentialist Definition

<sup>v</sup>- Dislocated

<sup>vi</sup>- Objectivism

<sup>i</sup>- Conceptualization

<sup>ii</sup>- Deconstruction

<sup>iii</sup>- Representation

تروریسم عبارت از مجموعه روابطی است که در یک مقطع تاریخی به کردارهای گفتمانی

موجد دانشها، علوم و نظامهای فکری وحدت می‌بخشد. به این ترتیب، اپیستمه تروریسم نوعی از دانش نیست، بلکه مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی میان علوم در سطح قواعد گفتمانی به وجود آمده است.

دیرینه‌شناسی فوکو به ما می‌آموزد که چگونه می‌توان قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمانها در علوم انسانی را تحلیل کرد. در حقیقت روش وی به خوبی مشخص می‌کند که چه مفاهیمی در علم تروریسم

معتبر و چه مفاهیمی نامعتبر تلقی می‌شوند؛ چه گزاره‌هایی در شناسایی تروریسم جدی و علمی و چه گزاره‌هایی غیرجدی و غیرعلمی شناخته می‌شوند. دیرینه‌شناسی فوکو نشان می‌دهد آنچه در چارچوب گفتمان علمی

تروریسم مطرح می‌شود، کشف معنایی نهفته یا حقیقتی عمیق نیست، بلکه توصیف قلمرو و وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی است که صورت‌بندی معرفتی براساس آنها تشخیص

و قطعیت می‌یابد. در این چارچوب هر گفتمان درخصوص تروریسم تاریخت خاصی می‌یابد و از این حیث در مسیر اجتناب‌ناپذیر

واحدی قرار نمی‌گیرد، بلکه اشکال و رشته‌های مختلفی از توالی و پیوستگی در

شناسایی مفاهیم و مصادیق آن به وجود می‌آید.

در دیرینه‌شناسی مشابه آنچه در تبارشناسی خواهیم گفت، سخن از گسسته‌ها، شکافها، خلأها و تفاوتهاست، نه از تکامل، ترقی و توالی اجتناب‌ناپذیر. به عبارت ساده‌تر در این رویکرد به جای پرداختن به نقطه آغاز و منشأ تروریسم، با پراکندگی و تفرق معنایی و شرایط گوناگون صورت‌بندی دانایی در فهم تروریسم سر و کار داریم.<sup>۳</sup>

از این منظر هیچ گفتمان به اصطلاح علمی را با موضوع تروریسم نمی‌توان یافت که نیل به فراگفتمان و فراتئوری در آن مطابق با حقیقت باشد. به سخن دیگر به جای «علم تروریسم»، مواجه با ظهور «علمهای تروریسم» می‌شویم که هرگونه عقلانیت و گفتمانی را که در جایگاه استعلایی قصد تعریف علمی تروریسم را داشته باشد، محکوم به جزمیت‌گرایی می‌نماید. درواقع تفسیر دیرینه‌شناسانه از تروریسم، «حاکمیت سوژه» و تداوم تاریخ اندیشه‌های موجود در این خصوص را به عنوان تداوم گسست‌ناپذیر آگاهی مسلط انسانی زیر سؤال می‌برد و از آن «مرکززدایی»<sup>۱</sup> می‌کند.

<sup>۱</sup> - Decentralization

در چنین بستری، ارائه هرگونه تعریف و بازتعریف علمی از تروریسم گرایشی قوی به سوی فراگفتمان پیدا می‌کند. این میل به فراتروریک و فراگفتمان شدن همواره با خشونت گفتمانی ملازم بوده است. به عبارت دیگر به محضی که پا در سرزمین فراگفتمان می‌گذاریم و به محضی که گفتمان به سوی فراگفتمان حرکت خود را آغاز می‌کند، گرفتار خشونت می‌شویم که فوکو آن را خشونت علیه واژه‌ها و در واقع بدترین نوع خشونت‌ها می‌نامد.

برخی نویسندگان با آگاهی از محدودیتهای فراروی مفهوم‌سازی علمی از تروریسم به انتزاع عناصر مشترک در اعمال تروریستی علاقمند شده‌اند. برای نمونه آلکس اشمید، عناصر مشترک و اصلی در تعاریف ارائه‌شده از تروریسم را این‌گونه برشمرده است: اعمال خشونت و زور، تعقیب اهداف سیاسی، ایجاد وحشت و ترس، تهدید و واکنشهای پیش‌دستانه، آماج خشونت و سازمان‌یافتگی خشونت<sup>۴</sup> در حقیقت تعاریفی که در این زمینه وجود دارد دست کم سه خصیصه مشترک را مد نظر قرار می‌دهند:

اول - به‌کارگیری خشونت یا دست کم تهدید به اعمال آن. جی. آنجلو کورلت در این خصوص یادآوری می‌کند که نیازی

به این ترتیب رسیدن به تعریفی جامع و مانع (علمی) از تروریسم با در نظر گرفتن زنجیره تبدیل و تبدل میان واقعیت، برساخته گفتمانی، برساخته اجتماعی و انگاره امری نزدیک به محال است. در حقیقت وقتی واقعیت بیرونی اقدامات تروریستی به عنوان گزاره‌ها و گفتمانهای مرجح در یک دوره تاریخی خاص در نظر گرفته می‌شوند، زمینه برای برساختگی اجتماعی آن فراهم شده و به تدریج «انگاره‌ای» از تروریسم / تروریستها شکل می‌گیرد که دیگر به راحتی خدشه‌پذیر نخواهد بود.

در چنین فضای گفتمان‌آلودی، «تهدید» لزوماً ما به ازای خارجی و فراتاریخی پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر تهدید در این شرایط نه موضوع شناخت، بلکه موضوع تعریف و بازتعریف است. بنابراین تحت تأثیر سایه سنگین گفتمان می‌توان از پدیده‌ای که در یک دوره زمانی اساساً تهدید نیست، تهدید ساخت و چنانکه سازنده‌گرایان معتقدند نقطه عزیمت و واحد تحلیل را درخصوص تروریسم نه تروریستها و اعمال آنها، بلکه انگاره‌هایی قرار داد که برساخته می‌شوند و به عنوان تهدید و «دگر» و در چارچوب الگوهای دوستی و دشمنی جلوه‌گر می‌گردند.

نیست تحقق عینی خشونت را تروریسم بنامیم، بلکه تهدید به اعمال آن نیز می‌تواند از عناصر ذاتی اعمال تروریستی باشد.<sup>۵</sup>

دوم - خشونت با اهداف سیاسی. به منظور تفکیک تروریسم از سایر اشکال خشونت و اعمال بزهکارانه‌ای مانند قتل یا سوءقصد با انگیزه‌های اقتصادی و شخصی، برخی نویسندگان صرفاً گروهها و بازیگرانی را در زمره تروریستها قرار می‌دهند که در صدد تحت تأثیر قرار دادن اعمال و رفتار سیاسی حاکمان از طریق اعمال خشونت‌آمیز هستند.<sup>۶</sup>

سوم - غیرنظامیان، آماج تهدیدات و آسیبهای تروریستی. خصیصه‌ای که به عنوان عنصر اصلی متمایزکننده تروریسم از سایر اشکال خشونت مطرح شده، آسیب رساندن به شهروندان یا تهدید به اعمال خشونت علیه آنان است. به گونه‌ای که ایجاد ترس و به راه انداختن آثار روانی مخرب علیه شهروندان مهم‌ترین خصیصه و ویژگی تروریسم و اعمال تروریستی قلمداد می‌شود.<sup>۷</sup>

با این وجود تعاریفی که با جمع‌آوری عناصر مشترک در رفتارهای تروریستی می‌خواهند شأنیت فراتاریخی و علمی خود را تثبیت و تحکیم نمایند، نوعی خشونت

گفتمانی را علیه عناصر هنجاری - اخلاقی در مفهوم‌سازی تروریسم اعمال می‌کنند.

آلفرد جی فورتین در مقاله‌ای تحت عنوان «یادداشت‌هایی در باره یک متن تروریستی» به بررسی تمایزی می‌پردازد که میان جنگ متعارف/ تروریسم و سربازان/ تروریستها برقرار می‌شود. به نظر وی در برخی متون موجود میان خشونت که توسط یک سرباز و در اطاعت از مراجع قانونی قدرت علیه دشمنان اعمال می‌شود، و خشونت که تروریستها به طور غیرقانونی و علیه افرادی که در موقعیت جنگی نیستند به کار می‌بندند، تفکیک مشخصی صورت پذیرفته است. به نظر وی چنین تمایزاتی بیش از آنکه به ساخت‌یابی مفهومی تروریسم<sup>۱</sup> بپردازد، تلاش می‌کند از طریق بررسی رابطه تروریست - قربانی از آشفتگی معنایی و گفتمانی در این خصوص فرار کند. در این ساخت‌یابی گمراه‌کننده بیش از آنکه اجماعی بر سر شناسایی تروریسم و تروریستها به وجود آید. «وضعیت قربانیان»<sup>۲</sup> مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد.

<sup>i</sup> - Structuration of Terrorism  
Conception

<sup>ii</sup> - Status of Victims

دیرینه‌شناسی و تبارشناسی به جای نقطه آغاز و منشأ تروریسم از تفرق، تفاوت و پراکندگی معنایی و مصداقی آن سخن به میان می‌آید، اما تبارشناسی تنها با گفتمان سر و کار ندارد، بلکه در آن روابط دانش - قدرت و پیوند صورت‌بندیهای گفتمانی با حوزه‌های غیرگفتمانی مورد تأکید و توجه قرار می‌گیرد.<sup>۹</sup>

مسئله اصلی در تبارشناسی تروریسم این است که چگونه تروریسم/ تروریستها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به عنوان سوژه و آبرژه تشکیل می‌شوند. از این نگاه علم و دانش تولیدشده درخصوص تروریسم نمی‌تواند به تفکر استعلایی و ناب تبدیل شود، بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود.

در تحلیل کلی‌تر، برخلاف تصور رایج روشنگری که معتقد است دانش تنها وقتی ممکن می‌شود که روابط قدرت متوقف شده باشد، تبارشناسی تعامل دوسویه‌ای میان قدرت و دانش برقرار می‌کند. در این تعامل، مکانیسمهای قدرت متضمن تولید ابزارهای موثری برای ایجاد و انباشت دانش هستند. در حقیقت تأکید در تبارشناسی تروریسم بر روی انتشار تکنولوژیهای قدرت و روابط آنها

به‌طور خلاصه براساس آموزه‌های دیرینه‌شناسی، تعاریف ارائه‌شده درخصوص تروریسم و تروریست به رغم داعیه علمی، فراتاریخی و فراتئوریک خود، اساساً خصلتی تاریخی و محصور در زمان دارند و صورت‌بندیهای مختلف دانایی در باره تروریسم معانی و مصداق متنوعی را به وجود آورده است. در حقیقت هیچ فراگفتمانی نمی‌تواند خود را از مشکلاتی که گریبانگیر تعریف علمی تروریسم است، رهایی بخشد و نهایتاً پادگفتمانهای متعدد هریک خود را علمی، و گزاره‌های مندرج در گفتمانهای دیگر را غیرعلمی لقب می‌دهند. آنگونه که اشمید و جانگمن خاطر نشان کرده‌اند، به همان اندازه‌ای که نویسندگان برای ارائه مفهوم و مصداق متقن از تروریسم «جوهر» بر کاغذ چکانده‌اند، به همان میزان تروریستها «خون» قربانیان خود را بر زمین ریخته‌اند.<sup>۸</sup>

### ب) تبارشناسی و قدرت‌زدگی گفتمان تروریسم

گذر از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی در اندیشه‌های فوکو زمینه فهم فرضیه امکان‌ناپذیری ارائه تعریف علمی از تروریسم را با در نظر گرفتن روابط قدرت فراهم می‌آورد. به زبان ساده‌تر، هرچند در هر دو شیوه

با پیدایش اشکال خاصی از دانش تروریسم و مصادیق آن است.

فوکو بر خلاف سنت فکری که به وجود آمدن دانش را به متوقف شدن قدرت منوط می‌داند، معتقد است دانش نمی‌تواند خارج از نواهی، اوامر و خواسته‌ها و منافع به منصفه ظهور برسد. از نظر وی دانش و قدرت به طور مستقیم بر یکدیگر دلالت می‌کنند، به این معنی که هیچ روابط قدرتی بدون تشکیل رشته‌ای از دانش و همین طور هیچ رشته‌ای از دانش نمی‌تواند بدون ساخت قدرت وجود داشته باشد.<sup>۱۰</sup> در حقیقت در دیدگاه تبارشناسانه فوکو میان دانش/قدرت، ایده/ماده و منطق/خشونت، رابطه معناداری به وجود آمده است. قدرت سمبولیک اصول و چارچوبهای شکل‌گیری واقعیت را تحمیل می‌نماید. بر خلاف دیدگاه پوزیتیویسم در خصوص علم، تبارشناسی وی اهمیت ایده‌ها، دانش، بازنمایی و ایدئولوژی را در ساخت‌بندی واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در نظر می‌گیرد. در حقیقت فوکو بر خلاف ایده‌آلیسم فلسفی محض بر شکل‌گیری حوزه دانش توسط یا در خدمت روابط قدرت مسلط تأکید ویژه‌ای دارد. به طور خلاصه به نظر وی تفکیک و جدایی میان تولید دانش و تولید قدرت را به کلی رد می‌کند.<sup>۱۱</sup> برتلسن

در کتاب خود تحت عنوان "دیرینه‌شناسی حاکمیت" به شیوه فوکو استدلال می‌کند که بدون یک اسلوب مناسب دانش، حاکمیت نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ همانطور که در نبود حاکمیت، دانش، قدرت سازمان‌دهی واقعیت و تشکیل موضوعات و رشته‌های پژوهش را از دست می‌دهد.<sup>۱۲</sup>

با برداشت آزاد از اندیشه‌های فوکو در تبارشناسی می‌توان نشان داد که قدرت مولد معرفت و دانش در حوزه شناسایی تروریسم است و آنچه به عنوان تروریسم/ضدتروریسم یا تروریست/ضدتروریست بازشناسایی می‌شود، دقیقاً در حوزه سیاسی مرتبط با قدرت شکل می‌گیرد. در تبارشناسی فوکو گفته می‌شود قدرتها به‌طور تناقض‌آمیزی مقاومت خود را بازتولید می‌کنند، چرا که برای برقراری و استمرار خود نیازمند وجود نقاط مقاومت هستند. قدرتهای قاعده‌ساز، گفتمان تروریسم و آنتی‌تروریسم را تولید می‌کنند و به جدال با تروریستها برمی‌خیزند. قدرت حاکم حامل خشونت‌گفتمانی است که طی دو استراتژی جذب<sup>۱</sup> و طرد<sup>۱۱</sup> در صدد تحمیل خود به پادگفتمانهای موجود در خصوص تروریسم و مصادیق آن

<sup>۱</sup> - Inclusion

<sup>۱۱</sup> - Exclusion



است. موفقیت گفتمان مسلط در قبولاندن مفاهیم و مصادیق مورد نظر خود در باره تروریسم موجب گسترده‌تر شدن هرچه بیشتر چتر معنایی و جذب سایر پادگفتمانها در آن می‌شود. در غیر این صورت شاهد طرد و انزوای سایر پادگفتمانها از سوی گفتمان قدرتمندتر هستیم.

رابطه ساختار دانایی و ساختار قدرت ما را به این نکته می‌رساند که تعاریف به‌اصطلاح علمی ارائه‌شده از تروریسم مشخصاً تحت چنبره مواضع قدرتی قرار می‌گیرد که محقق آن را در خدمت و حمایت از منافع رسمی - حکومتی اتخاذ می‌کند. همان‌طور که کریشنا مارتا تصریح می‌کند:

«تعاریف هنجاری همواره زمینه‌های جنجال را فراهم می‌کند. اگر تروریست آن چیزی است که تعریف‌کننده آن «مخالفت خود» می‌خواند، صرف نظر از اینکه وی مبارز آزادی است یا خیر؛ این واژه بیش از آنکه تعریفی علمی داشته باشد، یک صفت، ترفند و برچسب، بدون در نظر گرفتن وابستگیهای ایدئولوژیکی تروریستها و چیستی تروریسم است.»<sup>۱۳</sup>

در حقیقت تعریف تروریسم یکی از بهترین مثالها از وجود گرایشاتی است که با در نظر گرفتن منافع معرفین آن، رسیدن به

توصیف و تبیین بی‌طرفانه را غیرممکن می‌سازد. پیوند میان مفهوم تروریسم و منافع و تکنولوژی قدرت گروهها، احزاب و دولتها علت اصلی شکست پروژه تعریف علمی این پدیده است. از جمله تعاریف محسوسی که تحت تأثیر منافع متضاد قرار گرفته، توضیحاتی است که در خصوص اعمال فلسطینیان از یک سو و اسرائیلی‌ها از سوی دیگر ارائه شده است. در یک طرف گفته می‌شود کلیه حملاتی که علیه غیرنظامیان انجام می‌شود، در زمره اعمال تروریستی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال ماهاتیر محمد نخست وزیر سابق مالزی معتقد است صرف نظر از اینکه مهاجمان دست به حملات منظم یا نامنظم بزنند و صرف نظر از اینکه آنها از طرف خود عمل کنند یا از محافل رسمی - حکومتی دستور بگیرند، از این نظر که حملات علیه غیرنظامیان صورت می‌گیرد، می‌بایست آنها را جزو تروریستها قرار داد.

در طرف دیگر دیدگاه رهبران برخی کشورهای اسلامی از جمله ایران و سوریه قرار می‌گیرد که اعمال فلسطینیان را به این دلیل که مقاومتی در مقابل اشغالگری به شمار می‌رود، از مصادیق تروریسم نمی‌دانند. حق دفاع مشروع براساس ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، مهم‌ترین مستمسک حقوقی

است که حامیان این ایده بر آن تأکید می‌ورزند. در این دیدگاه، مقاومت فلسطینیان کاملاً متفاوت از حملات تروریستی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است که سازمان کنفرانس اسلامی آن را محکوم کرده است.<sup>۱۴</sup> حتی در مواردی که دولتها با ارائه لیستی از سازمانهای تروریستی تلاش می‌کنند از مشکلات موجود در تعریف تروریسم شانه خالی کنند، مشکل قدرت‌زدگی گفتمان علمی تروریسم به جای خود باقی است. بریان ویتاکر<sup>۱</sup> برخی مثالها از وجود چنین استانداردهای دوگانه‌ای را در قانون ضد تروریسم بریتانیا ارائه می‌دهد. در این قانون حزب کارگران کردستان فعال در ترکیه غیرقانونی خوانده شده است، در حالی که برخی سازمانهای کردی اپوزیسیون در عراق مانند **KDP** یا **PUK** غیرقانونی ارزیابی نشده‌اند. همچنین در قانون ضد تروریسم بریتانیا، سازمان مجاهدین خلق غیرقانونی و تروریستی معرفی شده، با وجود این شاخه فعال آن در عراق قانونی تشخیص داده شده است.<sup>۱۵</sup>

نمونه دیگر از وجود چنین شاخصه‌های دوگانه‌ای موضع‌گیری متغیر رونالد ریگان در خصوص تروریسم است. وی در سال ۱۹۸۵

در دیدار با مجاهدان افغان و اعضای القاعده که در آن زمان در حال مبارزه با نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان بودند، آنان را «مبارزان راه آزادی» همچون بنیانگذاران امریکا خوانده بود؛ در حالی که همین گروه پس از وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سوی دولتمردان آمریکایی رسماً در فهرست گروههای تروریستی قرار گرفتند.

آشفتگی معنایی درخصوص مفهوم تروریسم به قدری جدی است که تلاش برای ایجاد و حفظ مرز روشنی میان تروریسم به صورت یکی از کارویژه‌های عمده دولت نوین در آمده است. شولتس، وزیر خارجه وقت امریکا در سال ۱۹۸۵ در نطقی در این خصوص یادآور شد:

«وقتی ما روی تعریف خودمان در باره تروریسم به توافق می‌رسیم، تمایز تروریسم و ضدتروریسم روشن است. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که تحریف زبان موجب تیره و تار شدن شناخت ما از تروریسم شود. ما تفاوت تروریستها از رزمندگان آزادی را می‌دانیم و وقتی به دنیا می‌نگریم، در تشخیص و تفکیک آنها از یکدیگر مشکل نداریم.»<sup>۱۶</sup>

به هر حال تصمیم به اینکه چه چیزی در گستره تعریف تروریسم/ تروریستها قرار بگیرد و چه چیزی خارج از آن شناسایی

<sup>۱</sup> - Brian Whitaker

شود، امری است که قویاً به واسطه منافع دولتهای قدرتمندتر تعیین و تقدیر می‌گردد. در حقیقت تروریسم عنوانی است برای خشونت افراد، گروهها و دولتهایی که از حمایت قوی‌ترها برخوردار نیستند.<sup>۱۷</sup>

به این ترتیب مسئله اصلی در رویکرد تبارشناسانه این است که چگونه تروریستها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به عنوان سوژه و آبژه شناسایی می‌شوند. تکنولوژی قدرت مدرن قادر است تا تروریسم را آنگونه که براساس منافع خود می‌خواهد، مفهوم‌سازی کند و علم و دانش در تبیین پدیده تروریسم نمی‌تواند به تعبیر فوکو به تفکر ناب تبدیل شود، چرا که عمیقاً با روابط قدرت در آمیخته شده است. در حقیقت این روابط قدرت است که به تروریسم/تروریستها عینیت و موضوعیت می‌بخشد و آن را به صورت سوژه دانش در می‌آورد.

### ج) تروریسم به عنوان خشونت سیاسی ضدهژمونیک

رهیافت ماتریالیسم تاریخی گرامشینی درک و برداشت گسترده‌ای را از مفهوم هژمونی/ضدهژمونی و تحلیل تروریسم در چارچوب خشونت ضدهژمونیک در اختیار ما می‌گذارد. در این رهیافت قدرت هژمونیک

بسیار گسترده‌تر از آنچه به عنوان سلطه و حاکمیت و سرکوب‌گرایانه یک قدرت شناخته می‌شود، درک و فهم می‌گردد. در برداشت گرامشینی حاکمیت در سطح ملی (آنگونه که آنتونیو گرامشی تأکید می‌کند) و

حاکمیت در سطح بین‌المللی (آنگونه که نوگرامیشن‌هایی مانند رابرت کاکس، استفان گیل و مارک راپرت توضیح می‌دهند) از نوع ویژه‌ای ایجاد می‌شود که در آن دولت مسلط و حاکم به ایجاد یک نظام ایدئولوژیکی پایه‌ریزی شده براساس مقیاسها، ارزشها، اصول و چارچوبهای جهانی جهت تفاهم و رضایت همگانی و دوطرفه اقدام می‌کند. در حقیقت کارکرد این نظام ایدئولوژیکی براساس همین مقیاسها، ارزشها، اصول و چارچوب کلی و عمومی صورت می‌گیرد که تأمین‌کننده برتری مداوم و مستمر جهانی دولت هژمونیک یا مجموعه دولتها و طبقات اجتماعی هژمونیک می‌باشد.<sup>۱۸</sup>

به عبارت ساده‌تر، سلطه و حاکمیت یک دولت در سیستم بین‌المللی به تنهایی و به خودی خود برای ایجاد یک ساختار هژمونیک کافی نیست، بلکه هژمونی تنها زمانی ظاهر و تثبیت می‌شود که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد جامعه‌ای که در آن یک دولت حاکم و سلطه‌گر وجود

دارد، بتواند به انحای گوناگون انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد دیگر جوامع را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد. چنین عملکردها و خصوصیات اجتماعی که با ایدئولوژی حاکم بر جامعه هژمونیک جهانی همراه و همساز می‌گردند، بلوک تاریخی را تشکیل می‌دهند که به نوبه خود می‌تواند در سطح بین‌المللی به بلوک ضد هژمونیک جهانی تبدیل شود و از این طریق اساس و پایه‌های نظم مورد نظر خود را در عرصه جهانی بنا سازد.<sup>۱۹</sup>

رهیافت گرامشینی و نئوگرامشینی نشان می‌دهد بازگرانی که قادر به تعریف قواعد و هنجارهای سیستم بین‌المللی هستند، می‌توانند هنجارها، ایدئولوژی و کنش خاصی را که مغایر با موقعیت هژمونیک آنها تلقی می‌شود، تفکر و عمل تروریستی جلوه دهند و به این ترتیب کنشگران ضد هژمونیک خود را به عنوان «دگر» خود تعریف و بازتعریف کنند.<sup>۲۰</sup> قدرت هژمونیک جهانی مخالفان و دشمنان خود را به عنوان مخالفان سیستم آزادیخواه بین‌الملل و «تروریست» معرفی می‌کند. در واقع درک هر دولتی از ترور و تروریسم، براساس الگوهای دوستی و دشمنی آن شکل می‌گیرد که به نوبه خود زمینه ظهور انواع

دگرسازیها و مصادیق برای مفهوم کلی تروریسم را فراهم می‌کند. از میان دگرسازیهای متفاوت و متضاد تنها قدرت مسلط و هژمون جهانی است که می‌تواند به طبقه‌بندی تروریسم و گروههای تروریستی دست بزند و ترور را به عنوان خشونت سیاسی نامشروع تقبیح نماید.

از نظر تاریخی، صرف نظر از اینکه تروریستها را ضد سرمایه‌داری، ضد غربی، ضد امریکایی یا حتی ضد خدا بدانیم و نیز از رادیکالهای انقلاب فرانسه گرفته تا تهدید کمونیست، ناسیونالیستهای جهان سوم و بالاخره بنیادگرایان اسلامی امروز، همگی به عنوان خطر و تهدید عمده علیه هژمونی قدرتهای مسلط زمانه خود مطرح بوده‌اند. در حقیقت خشونتهای ضد هژمونیک همواره در هنگامه‌های تاریخی خود به عنوان ترور و تروریسم مورد بازشناسایی قرار گرفته‌اند.<sup>۲۱</sup> در حقیقت از این منظر آنچه گروههای متعدد با هویت‌های دینی / سکولار و غربی / شرقی را گرد هم می‌آورد، عدم پذیرش، رد قاطع و مقابله با قدرت مسلط و هژمونیک است.

سیالیت مفهوم‌سازی در خصوص تروریسم توضیح می‌دهد که چرا بورژوازی در یک مقطع زمانی به عنوان جریان تروریستی و خرابکار و در مقطع دیگر آنتی‌تروریسم

قلمداد می‌شود. در اواسط قرن نوزدهم، دموکراتهای رادیکال و سایر اعضای طبقه متوسط لیبرال به عنوان «تروریست» معرفی و بازتعریف می‌شدند. این طرز تلقی، ریشه در انقلاب فرانسه داشت که بورژواهای رادیکال «چالشگران قدرت طبقه حاکمه محافظه‌کار» به شمار می‌رفتند. علت تشکیل «ائتلاف مقدس»<sup>۱</sup> در آن زمان حفظ قدرت الیت به ویژه در کشورهای غیردموکراتیک مانند پروس و روسیه عنوان شده است. این در حالی است که در شرایط کنونی، تروریستها عمدتاً مخالفان و چالشگران پیشرفت و آنتی لیبرال - دموکراسی ارزیابی می‌شوند. مثال دیگر تغییر ماهیت ضدخدا و بی‌مذهبی تروریسم به هویت دینی افراطی پس از فروپاشی شوروی و نظام کمونیستی است. غرب در دهه ۱۹۸۰، شوروی را به عنوان نماد و سمبل امپراتوری شیطان، بی‌مذهبی و تروریسم، و در عوض مجاهدین افغان و جریان طالبانیستی را در افغانستان به عنوان نماد آزادیخواهی و ضدتروریسم معرفی می‌کرد.

در حقیقت در دوران جنگ سرد، کمونیسم به عنوان تنها و بزرگ‌ترین تهدید علیه تداوم تسلط دنیای غرب بر جهان

ارزیابی می‌شد و برای آن عناوینی مانند تروریست، ضد سرمایه‌داری، ضد دموکراسی و ضد مسیحیت در نظر گرفته می‌شد. این طرز تلقی و مفهوم‌سازی از تروریسم در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد و به ویژه پس از روی کار آمدن رونالد ریگان و اوج‌گیری جنگ سرد و به‌کارگیری واژه «امپراتوری شیطان»<sup>۲</sup> توسط وی موجب شد تا تروریسم و کمونیسم با یکدیگر هم‌معنی و مترادف تلقی شوند.<sup>۲۲</sup>

پس از فروپاشی شوروی و به خصوص تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر، تروریسم و تروریستها از هویتی ضددینی و ضدخدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفته‌اند. در هنگامه فعلی، اسلام رادیکال یا بنیادگرا به عنوان پاد اصلی هژمونی غربی در سطح جهانی ارزیابی می‌شود. اسلام سیاسی آنگونه که ساموئل هانتینگتون در کتاب «چالش بین تمدنها» می‌نویسد، جدی‌ترین تهدید علیه هویت و تمدن غرب پس از فروپاشی کمونیسم قلمداد می‌شود. علاوه بر غرب، اسلام حکومتی تهدیدی علیه هژمونی روسیه در چین نیز به شمار می‌رود، به طوری که به عنوان تهدید

<sup>ii</sup> - Evil Empire

<sup>i</sup> - Holy Alliance

مشترک علیه هژمونی آمریکا و روسیه  
بازشناسایی می‌گردد.<sup>۲۳</sup>

بدین‌سان تنها قدرتهای مسلط و  
هژمونیک هستند که از توانایی هنجاری -  
فکری، مشروعیت اخلاقی و بالاخره قدرت  
قهری در تعیین قواعد تروریسم‌شناسی  
برخوردارند و می‌تواند «دگر» خود را به  
عنوان تهدید جهانی برساخته و برچسب  
تروریست به آن بزنند. پروسه برچسب‌زنی از  
طریق کمک نهادهای بین‌المللی مانند  
سازمان ملل و شورای امنیت تسهیل می‌شود.  
بر این اساس فیلپ جنکینز به‌طور خاص به  
ایالات متحده اشاره می‌کند که بعد از واقعه  
یازدهم سپتامبر با توسل به قدرت مقاومت  
ناپذیر خود، دشمنان خاص خود را به عنوان  
«تروریست» تعریف می‌کند:

«با در نظر گرفتن نمونه عراق، به ناچار  
این پرسش مطرح می‌شود که آیا تروریست  
خواندن یک فرد، گروه یا دولت خاص در  
واقعیت امر، اعمال و رفتار سیاسی آن را  
بازتاب می‌دهد یا صرفاً پروسه‌ای سیاسی و  
سیاست رسانه‌ای است که قدرتهای برتر، از  
آن به عنوان پوشش برای برچسب‌زنی خود  
استفاده می‌کنند؟»<sup>۲۴</sup>

### فرجام

آنچه از دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو و  
بلوک ضد هژمونیک گرامشی گفته شد، ما را  
به این فرضیه اساسی می‌رساند که گفتمان  
سیاست و قدرت بر گفتمان علمی تروریسم  
سیطره پیدا کرده است. رویکردهای رادیکال،  
نسبی‌گرا و سازه‌انگار در مقابل رویکرد  
استاندارد (علمی) درخصوص تعریف تروریسم  
و جنگ علیه ترور از تحلیل گفتمانی دفاع  
می‌کند. برخلاف رویکرد استاندارد که با ارائه  
تعاریف مدرن در صدد مبرا کردن اقویا از  
ضعفا و قرار دادن گروههای فرودست در زمره  
تروریست‌هاست، سه رویکرد دیگر تعاریف  
مدرن و استاندارد از تروریسم/ تروریست‌ها را  
به پروپلماتیک خود تبدیل کرده و از آنها  
رمزگشایی می‌نمایند. در رویکرد استاندارد  
مرز میان خوب/ بد، خیر/ شر و  
تروریست/ ضد تروریست کاملاً مشخص  
می‌شود و دولتهای قدرتمند سعی در ایجاد و  
حفظ این تمایزات می‌نمایند. بغرنجی تقابل  
رویکردهای پسامدرن در مقابل رویکرد مدرن  
آن است که با اینکه دولتهای قدرتمند با  
تسلیحات مدرن و تکنولوژی پیشرفته قادرند  
به ضعیف‌ترها آسیب بیشتری برسانند، اما  
همواره این گروهها و قدرتهای ضعیف‌تر

هستند که به اتهام تروریست بودن یا حمایت از تروریسم در حاشیه قرار می‌گیرند.

نوام چامسکی در چارچوب رویکرد رادیکال معتقد است اگر تنها خصیصه مشترک میان تعاریف ارائه شده از تروریسم را کشتن غیرنظامیان با اهداف سیاسی بدانیم، هیچ کشوری مانند ایالات متحده آمریکا مرتکب اعمال تروریستی نشده است. به نظر وی این عرف و رویه شکل گرفته در چارچوب گفتمان سیاسی است که اجازه اشاعه تفکری را می‌دهد که ترور را سلاح ضعیفان علیه قدرتمندان قلمداد می‌کند. با این حال نباید فراموش کرد جنگ قدرتمندان علیه ترور که به کشتار بیشتر غیرنظامیان می‌انجامد، خود از مصادیق تروریسم است. در حقیقت جنگ منظم علیه ترور با سلاحهای پیشرفته و مخرب بیش از جنگهای نامنظم تروریستی قربانی می‌گیرد.<sup>۲۵</sup>

القای ترس شدید و وحشت‌زده کردن اذهان عمومی از ترور، به یکی از روشهای معمول ابراز شکایت و تلاش برای رسیدن به اهداف سیاسی تبدیل شده است. در حقیقت از آنجا که مفهوم تروریسم، ماهیتاً ذهنی و غیرعلمی است، این شکاکیت معنایی، زمینه تبدیل دانش تروریسم را به موضوعی سیاسی و رسانه‌ای فراهم کرده است.

رویکرد نسبی‌گرا به تعریف تروریسم بر این عقیده است که مرز میان تروریسم دولتی/غیردولتی که در رویکرد مدرن بر آن تأکید می‌شود، مبهم و نامشخص است. به عبارت ساده‌تر در این نگاه گفته می‌شود اگر تفاوت چندانی میان دولتهای مدرن و تروریستها از نظر به‌کارگیری خشونت سیاسی علیه غیرنظامیان وجود ندارد، چگونه می‌توان به ماهیتی اخلاقی براساس عینیت‌گرایی در تعریف تروریسم رسید؟ به سخن دیگر رویکرد نسبی، شکاک و ذهن‌گراست و در آن هیچ تعریف و بازتعریف مدرنی پذیرفته نمی‌شود. حرف اساسی این رهیافت آن است که آنچه بر مبنای منافع سیاسی یک فرد، گروه یا دولتی خاص تروریسم به شمار می‌رود، برای ذهن دیگری یادآور «مبارزه در راه آزادی» است. این رویکرد ادعای تعاریف ارائه‌شده در خصوص تروریسم مبنی بر بی‌طرفی، علم‌محوری و عینیت‌گرایی را بی‌پایه و اساس دانسته و آنها را برخاسته از دغدغه‌های مضیق امنیتی قدرتهایی می‌داند که به مفهوم‌سازی آن می‌پردازند.<sup>۲۶</sup>

بدین سان از آنجایی که تروریسم یک برساخته اجتماعی - سیاسی است، مفهوم‌سازی در باره آن نشئت گرفته از سازوکارهای ارتباط‌گیری جمعی است که

ریشه در خود زبان دارد و بنابراین طرح‌کننده پللی از معنای مشترک است. از این منظر کارکرد واقعی تعریف تروریسم «مشروعیت‌زدایی»<sup>۱</sup> از دگرهویی است. این معنای مشترک می‌توانند به تعبیر سازه‌انگاران، انگاره‌های مشترکی را خلق نمایند که بر مبنای آن، الگوهای دوستی و دشمنی گفتمانهای ویژه‌ای را برمی‌سازند. در چارچوب این الگوهاست که گفتمان «باما» یا «علیه ما» مرزهای معنایی میان تروریست/ضدتروریست را مشخص می‌نماید. به همین دلیل آگاهی از منافع افراد، گروهها، دولتها و سازمانهای بین‌المللی به منظور درک مکانیسمهای زبانی آنها برای درست جلوه دادن تصویر مورد نظر خود و نادرست جلوه دادن تصاویر دیگران از تروریسم اجتناب‌ناپذیر است.

به‌طور کلی تروریسم یک مدل از مطالعه موردی برای آن چیزی است که جنکینز آن را رویکرد سازه‌انگارانه به مشکلات اجتماعی می‌داند. منافع بوروکراتیک از این منظر تصویر مورد نظر خود را از تروریسم در رسانه‌های جمعی و فرهنگ عمومی ایجاد و از آن حمایت می‌کند.<sup>۲۷</sup> دیدگاه وی به وضوح میان کاربرد

برچسب «تروریست» و منافع گروهها یا دولتهایی که توان تعریف تروریسم را دارند، پیوند برقرار می‌کند. جوزف تامن، استاد ارتباطات، رویکرد مشابه‌ای در پیش می‌گیرد. از منظر وی نباید تروریسم به عنوان یک واقعیت عینی یا یک پدیده با تعریف جهانشمول در نظر گرفته شود، بلکه می‌بایست آن را به عنوان پدیده ارتباطی و برساخته، فهم و درک کرد. به نظر وی ائتلاف رسانه‌های جمعی با ادبیات رهبران درخصوص تروریسم که منجر به تولید سمبلهای زبانی<sup>۲۸</sup> می‌شود، به ما اجازه می‌دهد که آن را به عنوان یک پروسه ارتباطی که به‌طور اجتماعی و در گفتمان عمومی<sup>۳</sup> و نه

گفتمان علمی ساخته می‌شود، در نظر بگیریم.<sup>۲۸</sup> در حقیقت قدرت هژمون مفهوم تروریسم /تروریستها را به مانند یک برچسب سیاسی و به منظور بی‌اعتبار کردن مخالفان و به ویژه چالشهایی که در راه استمرار تسلط و هژمونی خود به وجود می‌آورند، به کار می‌برد. از نظر تاومن پروسه اعتبارزدایی<sup>۴</sup> از ضد هژمونها از این طریق موجب به حاشیه

ii- Rhetorical Symbols

iii- Public Discourse

iv- Discreditation

i- Delegitimization



تجدیدنظرطلب یا حکومتی محافظه کار صورت بگیرد.<sup>۳۱</sup> نوام چامسکی با فالک در توجه به دوگانگی گریبانگیر تعاریف و کاربردهای معاصر از واژه تروریسم همفکر است. به اعتقاد وی زمان آن فرا رسیده تا استانداردهای رفتاری که غرب آنها را به عنوان ملاک ثنویت تمدن/ تروریسم و متمدن/ تروریست قرار داده است، بازتعریف کند.<sup>۳۲</sup>

رانده شدن مخالفان می‌شود و امکان ارائه هرگونه توجیه ایدئولوژیک یا تحلیل را از سوی آنها می‌گیرد.<sup>۲۹</sup> جنکینز در این نکته با تاومن هم‌عقیده است که برساختگی و برجسب زنی «تروریسم» از سوی قدرتهای مسلط و هژمونیک به یک ابزار سیاسی تبدیل شده است. به نظر وی در سطح بین‌المللی، تروریست یک برجسب سهل‌الوصول است که از طرف قوی‌ترها بر ضعیف‌ترها تحمیل می‌شود.<sup>۳۰</sup> از این نظر، گروههای مختلف در طول تاریخ معاصر از رادیکالهای انقلاب فرانسسه گرفته تا جنبشهای چپ‌گرای آنارشیستی، سوسیالیسم، کمونیسم و نهایتاً گروههای بنیادگرای اسلامی با یکدیگر وجه مشترک دارند.

به‌طور خلاصه تعاریف و مفهوم‌سازیهایی معاصر ارائه‌شده در خصوص تروریسم، غیرعلمی و ناکافی هستند، زیرا تروریسم و تروریستها را با توجه به جایگاه ضد هژمونیک آنها طرد می‌کنند و به حاشیه می‌رانند. حرف اساسی ریچارد فالک این است که با در نظر گرفتن ملاک و شاخص دوگانه در تعریف تروریسم/ تروریستها، ملازمت کاربرد توجیه‌ناپذیر خشونت با اهداف سیاسی پوچ و بی‌معنی می‌شود، چرا که این خشونت می‌تواند توسط یک گروه انقلابی و

۱۰. M. Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison* (Middlesex, ۱۹۷۷), p. ۲۷
۱۱. Richard Devetak, "Postmodernism" in Scott Burchill and Andrew Linklater (Ed.), *Theories of International Relations*, (New York, ST. Martin Press, ۱۹۹۶), p. ۱۸۱-۱۸۲.
۱۲. J. Bartelson, *a Genealogy of Sovereignty* (Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۹۵), p. ۸۳.
۱۳. Crenshaw, Martha (Ed.). "Reflections on the Effects of Terrorism" in *Terrorism, Legitimacy and Power*, (Wesleyan university Press: Middletown, Conn., ۱۹۸۳), p. ۲.
۱۴. Asta Maskaliunaite, "Defining Terrorism in the Political and Academic Discourse", *Baltic Defense Review* No. ۸ Vol. ۲, ۲۰۰۲, p. ۲.
۱۵. Brian Whitaker, "The Definition of Terrorism", *The Guardian*, May ۷, ۲۰۰۱, p. ۱.
۱۶. George P. Shultz, "Terrorism and the Modern World", October ۲۵, ۱۹۸۴, Speech, *Department of State Bulletin*, No. ۸۴, ۲۰۹۳, December ۱۹۸۴, p. ۳.
۱۷. Drake, Richard. *Revolutionary Mystique and Terror in Contemporary Italy*, (Bloomington, Indiana University Press, ۱۹۸۹), p. xv.
۱۸. Robert W. Cox, "Social Forces, State and World Order: Beyond International Relations
۱. جیمز دردریان، «گفتمان تروریستی: نشانه‌ها، دولتها و نظامهای خشونت سیاسی جهانی»، ترجمه وحید بزرگی در *تروریسم: تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان، حقوق*، تهران: نشرنی، ۱۳۸۲، صص ۷۱-۷۲.
۲. Michael Foucault, *The Order of Things: An Archeology of the Human Sciences*. New York: Vintage / Random House, ۱۹۷۳.
۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک به: هیوبرت دریفوس، پل رابینو، *میشل فوکو؛ فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ دوم ۱۳۷۹
۴. Schmid, Jongman et al. *Political Terrorism: A New Guide to Actors, authors, Concept, Databases, Theories and Literature*, (Amsterdam: North Holland, Transaction Books, ۱۹۸۸), p. ۵.
۵. J. Angelo. Corlett, *Terrorism: A Philosophical Analysis* (Dordrecht /Boston/ London, Kluwer Academic Publishers, ۲۰۰۳), p. ۱۱۸.
۶. Gus Martin, *Understanding Terrorism: Challenges, Perspectives, and Issues*, (Thousand Oaks, CA: Sage Publishers, ۲۰۰۳), p. ۳۳
۷. Charles W. Kegly Jr. (Ed). *The New Global Terrorism: Characteristics, Causes, Controls*, (Prentice Hall, ۲۰۰۳), p. ۱.
۸. Schmid, Jongman, *Op. cit.* p. xv.
۹. دریفوس و رابینو، پیشین، ص ۲۲.

۲۶. Richard A. Falk, "A Dual Reality: Terrorism against State and Terrorism by the State" in Kegley, *op. cit.*, p. ۵۳.
۲۷. Philip Jenkins, *op. Cit.*, p. ۱۸۹.
۲۸. Joseph S. Tuman, *Communicating Terror: the Rhetorical Dimensions of Terrorism* (Thousand Oaks, CA: Publishers, ۲۰۰۳), p. ۳.
۲۹. *Ibid.*, p. ۴۰.
۳۰. Jenkins, *op. cit.*, p. ۲۲.
۳۱. Falk, *op.cit.*, p. ۵۸.
۳۲. Chomsky, *op.cit.*, p. ۲۱۶.
۱۹. Robert w. Cox, "Gramsci; Hegemony and International Relations: An Essay in Method", in Stephan Gill (Ed.), *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*, (Cambridge, Cambridge university Press, ۱۹۹۳), pp. ۴۹-۶۶.
۲۰. Beril Dedeoglu, "Bermuda Triangle: Comparing Official Definitions of Terrorist Activity", *Terrorism and Political Violence*, Vol. ۱۵, No. ۳ (Autumn ۲۰۰۳), p. ۸۲.
۲۱. Charles Townsend, *Terrorism: A very Short Introduction*, (Oxford: Oxford university Press, ۲۰۰۲), p. ۴۷.
۲۲. Jonathan R. White, *Terrorism and Homeland Security: an Introduction*, (Wadsworth Publishing ۲۰۰۵), p. ۷۳.
۲۳. Beav, Pavel K. "Examining the 'Terrorism-war' Dichotomy in the 'Russia-Chechnya' Case: *Contemporary Security Policy*, Vol. ۲۴ (۲۰۰۳), p. ۳۲.
۲۴. Philip Jenkins, *Images of Terror: What We can and Can't Know about Terrorism*, (New York: Aldine de Gruyter, ۲۰۰۳), p. ۱۶۶.
۲۵. Noam Chomsky, *Hegemony or Survival: America's Global Quest for Global Dominance*, (New York: Henry Holt and Company, ۲۰۰۳), p. ۱۸۹.